

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و یکم، دوره جدید، شماره ۱۱، پیاپی ۹۵، پاییز ۱۳۹۰

روابط سیاسی و مذهبی فاطمیان و زبیریان: رہایی دعوت خلافت فاطمی در عصر معز زبیری

حبیب زمانی محجوب^۱
حسن زندیه^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۵

تاریخ تصویب: ۹۰/۱۲/۶

چکیده

حکومت بنی زبیری، نخستین حکومت مغربی خالصی است که بریرها پس از ورود اسلام در افریقہ و بخش‌هایی از مغرب میانه بنیان نهادند. زبیریان از زمان تأسیس حکومتشان (۳۶۱ق) تا سال ۴۴۱ هجری پیرو دعوت فاطمیان بودند، اما معزبن بادیس در این سال حکومت زبیریان را از فاطمیان مستقل ساخت. در این نوشتار، ضمن بیان چگونگی به قدرت رسیدن زبیریان به دو سؤال اصلی پاسخ داده می‌شود:

روابط سیاسی و مذهبی بین زبیریان و فاطمیان چگونه بوده است؟

چرا زبیریان در عهد معزبن بادیس، دعوت فاطمیان را رها کردند و با قبول

مذهب اهل سنت، خطبه به نام عباسیان خواندند؟

واژه‌های کلیدی: بنی زبیری (زبیریان)، معزبن بادیس، افریقہ، فاطمیان.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی - دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات zamani1358@gmail.com

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران. hasan_zandieh@yahoo.com

مقدمه

فاطمیان در سال ۲۹۷ هجری با تلاش‌های ابوعبدالله شیعی در مغرب به قدرت رسیدند و تا سال ۳۶۲ هجری در افریقه و مغرب حکم راندند. در این دوران مخالفت‌های اجتماعی و مذهبی بسیاری خلافت فاطمیان را تهدید می‌کرد. معز، چهارمین خلیفه فاطمی و آخرین آن‌ها در مغرب^۱، به یاری دو سردار بزرگ خود جوهر سیسلی و زیری بن مناد صنهاجی، توانست مخالفان خلافت فاطمی را در شمال افریقا سرکوب کند (نک: ابن خلدون، بی‌تا: ۱۵۴/۶؛ ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۴۳۹/۸؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۹۴). سپس وی تصمیم گرفت رهسپار مصر شود و دامنه قدرت فاطمیان را در آنجا گسترش دهد. او پیش از حرکت به مصر، بُلْکین بن زیری را به سمت نماینده خود در مغرب منصوب کرد (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۶۲۰/۸؛ قلقشندی، بی‌تا: ۱۲۴/۵) و بدین ترتیب، بنی‌زیری^۲ که در تثبیت حکومت فاطمیان در مغرب نقش مهمی داشتند، به عنوان نخستین خاندان اصیل مغربی به فرمانروایی افریقه رسیدند.

ابوالفتح بلکین بن زیری، نخستین حاکم دولت زیریان در افریقه بود. وی دستگاه حکومت زیریان را سامان بخشید و با شورشیان ضد فاطمی در مغرب به شدت پیکار کرد. پس از یوسف زیری، فرزندش منصور زمام امور را به دست گرفت^۳. وی از امرای زیرک و سیاستمدار دولت صنهاجی است که بسیاری از مخالفان سیاسی‌اش را از میدان به در کرد (ابن خطیب، ۱۹۹۰: ۱۲۷) و زمینه‌های آرامش و رشد حکومت زیریان را فراهم ساخت. با مرگ منصور به سال ۳۸۶ هجری، فرزندش بادیس جانشین وی گردید. مهم‌ترین حادثه دوران حکومت بادیس، انفکاک میان خاندان حاکم (زیریان) و به قدرت رسیدن عموزادگان آن‌ها به نام بنی‌حمّاد در مغرب میانه بود (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۵۸/۶).

۱. چهار خلیفه نخست فاطمی: عبیدالله مهدی، قائم، منصور، معز.

۲. برای آگاهی از پیشینه قومی بنی‌زیری، (نک: ابن خلدون، بی‌تا: ۱۵۲/۶-۱۵۳؛ ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۶۲/۳؛ نویری، ۱۹۸۳: ۱۵۶/۲۴؛ روجی ادريس، ۱۹۸۵: ۳۱/۱-۳۶).

۳. این کار مخالف سفارش خلیفه المعز فاطمی بود. وی هنگامی که یوسف زیری را نماینده خود بر افریقه کرد و عازم مصر شد سه وصیت به او کرد: شمشیر از بربر بردارد؛ خراج بر بادیه‌نشینان نبخشد؛ هیچ‌یک از خاندان خود را حکومت ندهد (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۵۵/۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۱۷۷/۱).

در سال ۴۰۶ هجری بادیس درگذشت و امور حکومت بر عهده پسر هشت ساله‌اش، معز افتاد. مهم‌ترین رویداد دوران حکومت معز اعلام استقلال حکومت بنی‌زیری و رها کردن دعوت فاطمیان است که در این نوشتار به آن می‌پردازیم.

روابط فاطمیان و زیریان تا دوران معز

آغاز روابط فاطمیان و زیریان به ارتباط معز فاطمی (۳۴۱ - ۳۶۵ ق) با زیری‌بن مناد صنهاجی باز می‌گردد. از آنجا که فاطمیان، حکومتی شیعی مذهب بودند، طبیعی بود که با مخالفت‌ها و نارضایتی‌های بسیاری از سوی مردم مغرب روبه‌رو شوند. فاطمیان که خود به تنهایی از قدرت نظامی برای سرکوب مخالفان و شورشیان برخوردار نبودند، دست به دامان قبایل منطقه شدند و از آن‌ها در فرو نشانیدن شورش‌ها بهره بردند. یکی از مهم‌ترین این گروه‌های قبیله‌ای، زیریان صنهاجی بودند که نقش بزرگی در سرکوبی شورش‌های منطقه ایفا کردند (Hrbek, 1995: 172; Britanica, 1995: V 24/ 961).

نخستین همکاری جدی زیریان با فاطمیان در جریان سرکوب شورش ابویزید مُخَلدبن کیداد نُگاری بود. شورش ابویزید، مهم‌ترین جنبش ضد فاطمی در مغرب میانه بود که چند سال (۳۲۲ - ۳۳۶ ق) طول کشید و به دلیل نارضایتی عمومی از فاطمیان با استقبال گسترده‌ای از سوی اهالی روبه‌رو شد (سالم، ۱۹۸۱: ۶۲۲-۶۳۱).

ابویزید از رهبران اباضی مذهب قبیله یفرن^۱ بود (ادریس عماد الدین، ۱۹۸۵: ۲۶۴ - ۲۶۵). وی پس از مرگ عیب‌الله مهدی (۲۹۷ - ۳۲۲ ق) با همراهی بسیاری از بربرهای منطقه، ضد خلافت فاطمی اعلان جنگ کرد. خلیفه القائم بالله (۳۲۲ - ۳۳۴ ق) از زیریان صنهاجی کمک خواست. زیری‌بن مناد سردسته زیریان، که در قلعه اشیر قدرتی بر هم زده بود، به درخواست القائم پاسخ مثبت داد (ابن عماد، بی‌تا: ۲۹/۳-۳۰؛ نویری، ۱۹۸۳: ۱۶۰/۲۴-۱۶۳)؛ چرا که وی از گزند قبایل زناتی و خوارج اباضی و صفری که به ابویزید پیوسته بودند، می‌ترسید و بر این هدف بود که قلعه اشیر را به عنوان

۱. یفرن یکی از طوایف زناته بود که از دشمنان سرسخت قبیله صنهاجه به شمار می‌آمدند.

پایگاه قدرت خویش، از دست دشمنان زناتی حفظ کند (ابن خلدون، بی تا: ۱۵۳/۶). از سوی دیگر، بنی زیری شیعی مذهب بودند و به حفظ قدرت فاطمیان در منطقه تمایل داشتند (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۶۲/۳؛ ابن خلدون، بی تا: ۱۵۳/۶، ۱۵۵ و ۲۰۳)، تا آنکه یک حکومت سنی مذهب زیر سلطه خلافت اموی اندلس در منطقه بر پا شود؛ به این ترتیب خلافت فاطمی با یاری زیریان توانست از خطر شورش ابویزید رهایی یابد.^۱ بنی زیری پس از این واقعه، مورد توجه خلافت فاطمی قرار گرفتند و شرایط برای قدرت یافتن آن‌ها و به دست گرفتن حکومت افریقه آماده شد (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۸/۸؛ ابن خلدون، بی تا: ۱۵۵/۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۱۶۳/۱؛ ادريس عمادالدین، ۱۹۸۵: ۶۲۴ - ۴۲۷؛ نویری، ۱۹۸۳: ۱۶۳/۲۴؛ روجی ادريس، ۱۹۹۲: ۱/۵۶-۵۷).

بنی زیری، نمایندگان خلافت فاطمی در افریقه

فاطمیان بیش از شصت سال (۲۹۷ - ۳۶۱ ق) بر افریقه و مغرب حکم راندند؛ اما وقتی فهمیدند جایگاهی در بین مردم سنی مذهب منطقه ندارند و از سوی دیگر مجبورند همواره با قبایل بربر و همچنین دولت نیرومند امویان اندلس درگیر شوند، سرزمین مغرب را ترک کردند.

مصر در این زمان در دست حکومت اخشیدیان (۳۲۳-۳۵۷ ق) بود و در نهایت ضعف به سر می برد. فاطمیان با تلاش‌های جوهر سیسیلی موفق شدند مصر را تصرف، و در سال ۳۶۱ ق عازم آنجا شوند (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۸/۶۲۰؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴ ق: ۵/۲۲۶؛ ابن تغری بردی، بی تا: ۴/۶۶). خلیفه المعز حکومت افریقه را بنا به شرایطی^۲ به بُلکین بن زیری سپرد (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۸/۶۲۰ و ۵۲۲/۹؛ ابن خطیب، ۱۹۹۰: ۱۲۸، ۱۴۰؛ ابن خلدون، بی تا: ۱۵۵/۶؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴ ق: ۵/۲۲۷؛ مقریزی، ۱۹۹۸: ۲/۱۸۹؛ همان، ۲۰۰۱: ۱۷۶/۱؛ ادريس عمادالدین، ۱۹۸۵: ۷۱۷؛ ابن عماد، بی تا: ۳/۸۰؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۷۴ - ۷۵؛ ابن تغری بردی، بی تا: ۴/۷۲؛ نویری، ۱۹۸۳: ۱۶۸/۲۴)؛ بدین ترتیب، برای نخستین بار مردی از اهالی مغرب، حاکم یک

۱. البته شورش‌های ضد فاطمی همواره در منطقه بر پا بود. سرانجام زیری بن مناد نیز در جنگ با شورشیان زناته و مغراویان کشته شد و قبیله زناته سرش را برای خلیفه اموی اندلس به قرطبه فرستادند (ابن خلدون، بی تا: ۱۵۳/۶ - ۱۵۴؛ ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۸/۶۲۶؛ ادريس عمادالدین، ۱۹۸۵: ۷۳۰؛ ابن عماد، بی تا: ۳/۳۰؛ نویری، ۱۹۸۳: ۱۶۵/۲۴-۱۶۶).

۲. شرط اصلی خلیفه المعز این بود که زیریان به عنوان پیرو فاطمیان و نماینده خلافت زمام امور را در افریقه به دست گیرند (مقریزی، ۲۰۰۱: ۱۷۵/۱-۱۷۶).

دولت اسلامی بزرگ شد (مونس، ۱۳۸۴: ۲/۱۲۳). معز، نام بلکین را «یوسف»، کنیه اش را «ابوالفتح» و لقبش را «سیف الدوله» نهاد (ابن خلدون، بی تا: ۶/۱۵۵؛ ادیس عمادالدین، ۱۹۸۵: ۷۱۷).

معز فاطمی پس از آنکه امور افریقیه را به یوسف زیری سپرد، به او مأموریت داد برای کامل کردن سیطره فاطمیان بر مغرب میانه و پایان دادن به نفوذ امویان اندلس در آنجا و همچنین سرکوب شورش بربرهای زناته، از حمله به مغرب میانه دست بردارد (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۸/۶۲۵؛ ادیس عمادالدین، ۱۹۸۵: ۷۳۰). فاطمیان با زیرکی تمام، زیریان را سپر بلای خود در مقابل شورشیان بربر نمودند. به نظر می رسد این مسئله در واگذاری حکومت افریقیه به آنها بی تأثیر نبوده است؛ چرا که توانمندی زیریان در سرکوب مخالفان و شورشیان - به ویژه پس از شورش ابویزید - برای فاطمیان آشکار گردیده بود (ادیس عمادالدین، ۱۹۸۵: ۴۰۵). یوسف زیری که مطیع خلافت فاطمی بود، برای آنکه به خلیفه فاطمی ثابت کند شایستگی و واگذاری منصب حکومت افریقیه را داشته است، با عزم راسخ و خشونت بسیار^۱ به مقابله با شورش های مغرب میانه و گسترش حکومت خود پرداخت (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۸/۶۲۴ - ۶۲۵؛ ابن خلدون، بی تا: ۶/۱۵۶) تا آنکه در این راه جان سپرد^۲.

با به قدرت رسیدن زیریان، تحول داخلی بزرگی میان قبایل بربر^۳ منطقه روی داد و آتش رقابت های قبیله ای به ویژه میان صنهاجیان و زناتیان در سراسر مغرب افروخته شد؛ (نک: ابن اثیر،

۱. خشونت سپاه بلکین و وحشت شورشیان از آنها به اندازه ای بود که اهالی از خانه خارج نمی شدند و حتی هنگامی که کسی می مرد، تنها زنان برای خاک سپاری حضور می یافتند (ابن عداری، ۲۰۰۹: ۱/۲۲۹).

۲. به نقل ابن خلدون وی در بازگشت از یکی از پیکارهایی که با شورشیان زناته داشت، در ناحیه ای میان سجلماسه و تلمسان به قتل رسید (ابن خلدون، بی تا: ۶/۱۵۶)، ولی ابن خلکان معتقد است که وی نزدیک افریقیه و به دلیل بیماری درگذشت (ابن خلکان، ۱۳۶۴ق: ۱/۲۴۴؛ همچنین ابن عماد، بی تا: ۳/۸۰ نویری، ۱۹۸۳: ۲۴/۱۷۶-۱۷۷).

۳. قبایل بربر مغرب دو گروه بودند: بربرهای بدوی و صحراگرد معروف به «بتر» و بربرهای شهرنشین معروف به «برانس». قبایل زناته از بربرهای بتر و صنهاجه و گنّامه از بربرهای برانس بودند. این سه قبیله نقش مهمی در تحولات افریقیه و مغرب - به ویژه از زمان روی کار آمدن فاطمیان و در طول دوران حکومت زیریان ایفا کردند. گنّامه و صنهاجه از طرفداران مذهب شیعه و هواداران فاطمیان بودند و فاطمیان با تکیه بر نیروی این قبایل توانستند با دشمنان فراوان خود در مغرب مقابله نمایند. دیگر قبیله مهم، زناته بود که در مغرب میانه مستقر بودند و به حکم حیات بدوی، حاضر به پذیرش سلطه هیچ قدرتی نبودند؛ از این رو در طول دوران حکومت فاطمیان و زیریان در مغرب از مهم ترین مخالفان آنان محسوب می شدند (نک: ابن خلدون، بی تا: ۱/۱۴۲ و ۱۶۳؛ ۶/۱۰۶، ۱۱۴ و ۱۵۲؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۱/۱۴۱-۱۴۳).

۱۹۹۶: ۸ / ۶۲۳ - ۶۲۴) رقابت و کشمکش‌های سختی که در طول دوران حکومت بنی‌زیری ادامه داشت. به نظر می‌رسد فاطمیان از این موضوع (اختلافات قبیله‌ای) چندان ناراضی نبودند؛ چرا که این مسئله، قبایل بربر منطقه را به خود مشغول می‌ساخت و از قدرت یافتن آن‌ها جلوگیری می‌کرد (روجی ادريس، ۱۹۹۲: ۱ / ۷۹).

جانشینان بلکین

پس از مرگ بلکین در سال ۳۷۴ ق، فرزندش، منصور به قدرت رسید (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۷ / ۱۲۱؛ ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱ / ۲۲۹؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۷۷). وی با فرستادن نامه رسمی و هدایای ویژه، اطاعت خود را از خلیفه فاطمی العزیز بالله (۳۶۵ - ۳۸۶ ق) اعلام کرد. عزیز نیز حکم امور افریقیه و مغرب را به وی واگذار کرد (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱ / ۲۲۹، ۳۴۴؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۳۲۰/۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱، ۲۹۴/۱؛ نویری، ۱۹۸۳: ۱۷۸/۲۴). امرای زیری، پس از آنکه به قدرت می‌رسیدند، باید از سوی خلیفه فاطمی تأیید می‌شدند تا حکومت آن‌ها مشروعیت می‌یافت. خلیفه فاطمی نیز وقتی از اطاعت آن‌ها اطمینان می‌یافت، حکم ولایت افریقیه را می‌فرستاد.

در دوران منصور نخستین تنش اساسی در رابطه زیریان و فاطمیان پدید آمد (سالم، ۱۹۸۱: ۲ / ۶۵۳). هنگامی که عزیز فاطمی حکم ولایت افریقیه را به منصور فرستاد، امیر زیری خطاب به فرستادگان خلیفه فاطمی گفت: «نصب و عزل من از حکومت به واسطه حکم خلیفه نیست، این (حکومت) ارثی است که از پدران و اجدادم به من رسیده است.» (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱ / ۳۴۳؛ ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹ / ۳۴؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۷۷). خلیفه العزیز احساس کرد که ابوالفتوح منصور به سمت استقلال قدم بر می‌دارد؛ از این رو برای تضعیف زیریان و وابسته کردن آن‌ها به فاطمیان، یکی از داعیان شیعی به نام حسن بن نصر موسوم به ابوالفهم را مأمور کرد تا قبایل کتامة را علیه منصور برانگیزد؛ اما منصور بر آن‌ها چیره گشت و ابوالفهم را به قتل رساند. عزیز نیز مجبور شد در روابطش با بنی‌زیری تجدید نظر نماید (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹ / ۵۳ - ۵۴؛ ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱ / ۳۴۵؛ نویری، ۱۹۸۳: ۲۴ / ۱۸۲ - ۱۸۴).

جانشین منصور، فرزندش بادیس بود. پس از آنکه بادیس به جای پدر نشست، از سوی خلیفه الحاکم (۳۸۶ - ۴۱۱ ق) از مصر برای او خلعت و فرمان فرستاده شد (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹ / ۱۲۷). این امر

بیانگر تأیید حکومت زیریان از جانب خلفای فاطمی بود. فاطمیان می‌دانستند که بنی‌زیری برای آن‌ها شایسته‌ترین نمایندگان در مغرب هستند؛ از این رو به محض روی کار آمدن حاکم جدید با ارسال فرمان و هدایایی او را مورد تأیید خود قرار می‌دادند. وقتی بادیس به قدرت رسید، دوازده سال بیشتر نداشت و عموهایش اداره امور را بر عهده گرفتند. یکی از آن‌ها به نام حَمَاد بن زیری با مشاهده ضعف حکومت زیری، در سال ۴۰۵ ق اعلام استقلال کرد و حکومتی مستقل به نام بنی‌حماد در کنار حکومت زیریان در مغرب میانه شکل گرفت (نک: ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۳۳۵/۱؛ ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۱۲۸/۹؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۱۵۵/۶ - ۱۵۸، ۱۷۱؛ المراكشي، ۱۹۶۳: ۲۷۲ و ۲۷۳؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۷۸؛ روجی ادریس، ۱۹۹۲: ۱/۷۵؛ باسورث، ۱۳۷۱: ۵۳ - ۵۴).

روابط فاطمیان و زیریان پس از به قدرت رسیدن معز

پس از مرگ بادیس، فرزندش، معز در سال ۴۰۷ ق به جای او نشست^۱ (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۲۵۸/۹؛ ابن خلکان، بی‌تا: ۲۳۳/۵). خلیفه الحاکم منصب او را تنفیذ کرد (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۳۳۵/۱؛ ابن عماد، بی‌تا: ۲۹۴/۳؛ ابی ضیاف، ۱۹۹۰: ۱۷۲/۱). معز در آغاز کار، به دلیل سن کم، بر اداره امور تسلط نداشت (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۷۳/۱؛ ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۲۵۶/۹؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۱۳/۶ و ۱۵۸؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۱۰۲-۱۰۳)، اما پس از آنکه رشد یافت، با اقتدار بر همه امور حکومت مسلط گردید. تربیت فرهنگی و مذهبی معز بر مبنای مذهب اهل سنت و زیر نظر ابوالحسن علی ابن ابی‌الرجال، منجم، شاعر و وزیر دربارش صورت یافت. ابن ابی‌الرجال در آغاز امارت معز؛ یعنی زمانی که وی فقط ۸ سال داشت، به دربار معز راه یافت و مربی او شد و معز تحت تأثیر وی به مذهب مالکی گروید. این امر در عملکرد سیاسی - مذهبی معز بی‌تأثیر نبود (ابن عذاری، همان‌جا؛ لقبال، ۱۹۷۹: ۵۹۹؛ خضیری احمد، بی‌تا: ۶۰؛ بیللی، ۱۹۹۳: ۱۶۲).

۱. ابن عذاری و نویری سال به قدرت رسیدن معز را ۴۰۶ ق ذکر کرده‌اند (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۶۷/۱؛ نویری، ۱۹۸۳: ۱۹۹/۲۴)، اما ابن خلدون و مقریزی سال آغاز حکومت معز را ۴۰۸ ق می‌دانند (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۳/۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۶۴/۲). البته این اشتباه به نظر می‌رسد و بی‌شک، معز پیش از سال ۴۰۸ ق به حکومت رسیده است؛ چرا که حادثه کشتار شیعیان افریقیه در سال ۴۰۷ ق، در دوران حکومت او رخ داده است.

نشانه‌های گرایش به مذهب اهل سنت در معز آشکار بود و بر همین اساس سنیان قیروان چنان جسارتی یافتند که در سال ۴۰۷ق به کشتار شیعیان پرداختند. ابن اثیر می‌نویسد:

«سبب آن قتل عام این بود که روزی معز بن بادیس در قیروان سوار بر اسبش می‌گذشت، به گروهی رسید و درباره آن‌ها پرسید. به او گفتند: «اینان رافضی هستند و ابابکر و عمر را دشنام (سب) می‌دهند». معز گفت: «خدا از ابی بکر و عمر راضی باد» و از آنجا عبور کرد. مردم بی‌درنگ به «درب المعلی» رفتند و آنجا مکانی بود که شیعیان در آنجا اجتماع می‌کردند و جمعی از آنان را کشتند... در اثر آن دست عامه مردم در کشتار شیعیان گشاده گردید و گروه بسیاری از شیعی مذهبان کشته و به آتش سوزانده شدند و پس از آن در سراسر افریقه کشتار شیعیان صورت گرفت.» (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۲۹۴/۹ - ۲۹۵؛ همچنین نک: ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۶۸/۱، ۲۷۴؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۱۳/۶، ۱۵۹/۶؛ قاضی عیاض، بی‌تا: ۶۲۵/۲ - ۶۲۶؛ نویری، ۱۹۸۳: ۲۰۱/۲۴ - ۲۰۴).

به نظر نمی‌رسد سنیان به دستور معز شیعیان را به قتل رسانده باشند (EI2, 1993: 481/5). وی حتی به سرکوب شورشیان سنی مذهب پرداخت (قاضی عیاض، بی‌تا: ۶۲/۱؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۱۰۳). پس از آن خلیفه الحاکم برای او خلعت و نامه فرستاد و به وی «شرف‌الدوله» لقب داد (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۶۹/۱؛ ابن عماد، بی‌تا: ۲۹۴/۳؛ ابی ضیاف، ۱۹۹۰: ۱۷۲/۱). به نظر می‌رسد خشم و دشمنی سنیان از شیعیان و نابسامانی حکومت، سبب این تعرض شده است و بی‌شک تعداد سنیان شهر بیشتر از شیعیان بوده که به آنان جسارت داده در حکومتی شیعی، پیروان مذهب شیعه را قتل عام نمایند.

دوران حکومت معز حدود ۵۰ سال (۴۰۶ - ۴۵۴ ق) به درازا انجامید. معز از اقتدار بالایی برخوردار بود. دربار وی با استفاده از ثروت و منابع فراوان افریقه، باشکوه و پر شوکت بود^۱. برخی معتقدند همین عامل سبب اغوای معز شد و در اعلام استقلال حکومت زیریان از فاطمیان تأثیر داشت (باسورث، ۱۳۷۱: ۵۴؛ روجی ادریس، ۱۹۹۲: ۱۶۴/۱). معز وقتی از ثبات اوضاع حکومتش اطمینان یافت، با توجه به تمایل عمومی مردم افریقه به مذهب اهل سنت، به تدریج برای بازگشت این

۱. ابن خلدون معتقد است دولت معز در افریقه بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین دولت بربرهاست (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۵۹/۶).

مذهب زمینه‌سازی کرد و استقلال از فاطمیان را فراروی همت خویش قرار داد (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۷۴/۱-۲۷۵؛ عربی، بی‌تا: ۱۳۷؛ روجی ادریس، ۱۹۹۶: ۱۶۴/۱).

هنگامی که معز به فکر رها کردن دعوت فاطمیان افتاد، خلیفه‌الظاهر (۴۱۱-۴۲۷ق) و المستنصر (۴۲۷-۴۸۷ق) و وزیرشان، ابوالقاسم علی‌بن احمد جراجرائی تغییر رویکرد معز را نادیده انگاشتند (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۳/۶). آن‌ها امیدوار بودند که معز و درباریان‌ش از این رویه باز گردند؛ از این رو به تذکر و اخطار بسنده کردند (همان، ۱۵۹/۶؛ ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۵۶۶/۹؛ ابن تغری بردی، بی‌تا: ۷۱/۵؛ نویری، ۱۹۸۳: ۲۱۰/۲۴)؛ چرا که معز در دوران حکومت طولانی خود، با اقتدار حکومت افریقیه را اداره کرده بود و نزد فاطمیان منزلت والایی یافته بود. وانگهی او و قبیله سنه‌جاهه در جنگ با زناتیان و هواداران‌شان یعنی امویان اندلس - که مخالف سرسخت فاطمیان در مغرب بودند - بسیار تلاش کرده بودند و فاطمیان دوست نداشتند به آسانی سپر میان خود و دشمنان‌شان در مغرب را از میان بردارند. ولی به مرور، اقدامات معز برای استقلال از فاطمیان شدت گرفت و رابطه وی با خلافت فاطمی تیره‌تر گردید. وی در سال ۴۳۳ق (مقریزی، ۲۰۰۱: ۶۳/۱) تمایل خود به خلافت عباسی را آشکار کرد و مراسلاتی نیز به دربار بغداد داشت (بیلی، ۱۹۹۳: ۱۶۹). سرانجام، معز در سال ۴۴۰ق^۱ در قیروان استقلال کامل زیریان از فاطمیان و قبول مذهب سنی مالکی را به‌طور اعلام نمود (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۵۶۶/۹؛ ابن عذاری، بی‌تا: ۲۷۴/۱، ۲۷۷؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۱۵۹/۶). وی بیعت فاطمیان را نقض و خطبه خواندن به نام خلیفه فاطمی را ممنوع کرد (ابن خلدون، همان‌جا؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴ق: ۲۳۴/۵؛ ابن عماد، بی‌تا: ۲۹۴/۳؛ ابن تغری بردی، بی‌تا: ۵۰/۵؛ قلقشندی، بی‌تا: ۱۲۴/۵-۱۲۵). معز نه تنها نام خلیفه فاطمی را از خطبه انداخت، بلکه دستور داد بر بالای منابر، خلفای فاطمی را لعن و نفرین کنند (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۵۸/۶؛ ابن عذاری، بی‌تا: ۲۷۷-۲۸۸؛ ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۱۰/۱۵ و ۶۰). وی حتی در سال ۴۴۱ق درهم‌هایی

۱. البته ابن خلدون در جای دیگر سال ۴۳۷ را سال استقلال زیریان از فاطمیان می‌نویسد (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۴/۶) که به نظر اشتباه می‌رسد و احتمالاً تصحیف صورت گرفته است. ابن خلکان سال‌های ۴۴۳، ۴۳۵ و ۴۳۹ را سال استقلال زیریان از فاطمیان می‌داند (ابن خلکان، ۱۳۶۴ق: ۲۷۳/۳).

را که به نام فاطمیان زده شده بود، جمع‌آوری کرد و دستور داد سکه‌های جدید ضرب کنند^۱ (ابن خلدون، بی‌تا: ۶/ ۱۵۹؛ ابی ضیاف، ۱۹۹۰: ۱/ ۱۷۲-۱۷۳). پس از آن، معز به خلیفه عباسی القائم (۴۲۲-۴۶۷ق) نامه‌ای نوشت و به وی اعلام اطاعت نمود و از خلیفه خواست که فرمان حکومت افریقیه و مغرب را برایش بفرستد (ابن عذارى، ۲۰۰۹: ۱/ ۲۸۵؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۶/ ۱۴؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۲/ ۶۳-۶۵). خلیفه القائم نیز پرچم‌ها و خلعت‌های سیاه را به همراه فرمان حکومتی برای معز فرستاد و این چنین دولت بنی‌زیری به طور رسمی از خلافت فاطمیان مستقل گردید و (هر چند ظاهری) زیر اطاعت عباسیان درآمد (نک: ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹/ ۵۲۱، ۵۶۶؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۶/ ۱۵۹ و ۳/ ۲۳۵؛ ابن عذارى، بی‌تا: ۱/ ۲۷۷؛ ابن خلکان، بی‌تا: ۵/ ۲۳۴؛ ابن عماد، بی‌تا: ۳/ ۲۹۴؛ ابن تغری بردی، بی‌تا: ۵/ ۵۰، ۷۱؛ لقبال، ۱۹۷۹: ۶۰۳).

اختلاف وزیر یازوری و معز زیری

هنگامی که ابوالقاسم جراجرائی به سال ۴۳۶ق درگذشت، ابومحمد حسن بن علی یازوری^۲ جانشین وی شد (ابن خلدون، بی‌تا: ۶/ ۱۳؛ ابن عذارى، بی‌تا: ۱/ ۲۷۶؛ ابن عماد، بی‌تا: ۳/ ۲۳۲). خلیفه المستنصر او را سید الوزراء نامید^۳ (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹/ ۳۶۵-۳۶۶).

یازوری از خاندان مشهور و صاحب‌منصبی نبود. این موضوع سبب شد برخی از درباریان و امرای حکومتی فاطمیان به او بی‌اعتنایی و کم‌توجهی نمایند. معز زیری نیز به وزیر جدید احترام نمی‌گذاشت و یازوری را با عباراتی دون شأن وی خطاب می‌کرد. این امر موجب خشم وزیر یازوری گردید (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹/ ۵۶۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۲/ ۵۲-۵۴ و ۶۲)؛ از این رو، وی میان خلیفه

۱. از دوره زیریان سکه‌ای در مجموعه موزه برلین نگهداری می‌شود. یک روی این سکه این جمله نقش شده است: «و من ینتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین. لا اله الا الله وحده لا شریک له، محمد رسول الله (ص)» و در روی دیگر چنین نوشته است: «باسم الله و ضرب بمدینه عز الاسلام القیروان سنه احدی و اربعین و اربعمائه یا ایها الذین انا ارسلناک شاهدا و نذیرا و داعیاً الی الله» (ابن عذارى، بی‌تا: ۱/ ۲۸۸)؛ چنانکه مشاهده می‌شود، در این سکه نامی از خلفای فاطمی مشاهده نمی‌شود.

۲. منتسب به یازور از روستاهای رمله فلسطین (نک: یاقوت، بی‌تا: ۵/ ۴۲۵).

۳. البته یازوری القاب دیگری هم گرفت (نک: مقریزی، ۲۰۰۱: ۲/ ۴۸، ۵۲؛ نویری، ۱۹۸۳: ۲۴/ ۲۱۰).

المستنصر و معز تفرقه افکند، اما خلیفه فاطمی هنوز به معز خوش‌بین و امیدوار بود^۱ (ابن ابی‌دینار، ۱۹۹۳: ۱۰۵؛ نویری، همان‌جا، ابی‌ضیاف، ۱۹۹۰: ۱۷۳/۱). تا آنکه معز زبری از طاعت فاطمیان سر تافت و از خلیفه عباسی پیروی کرد، یازوری از این موقعیت بیشترین استفاده را برد و خلیفه فاطمی را به گسیل اقوام عرب به افریقه تحریک کرد (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۴/۶ و ۱۵۹/۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۶۵/۲؛ روجی ادریس، ۱۹۹۲: ۲۴۵/۱)، تا بدین‌وسیله معز یا به تعبیر او «بنده فراری» را مجازات کند (مقریزی، ۲۰۰۱: ۶۳/۲؛ ابن ابی‌دینار، ۱۹۹۳: ۱۹۵). خلیفه فاطمی نیز با طرح و نقشه وزیر خود به منظور از بین بردن حکومت صنهاجیان در افریقه موافقت کرد. یازوری در سال ۴۴۱ ق (یک سال پس از اعلام استقلال زیریان) به مصر علیا میان قبایل بنی‌هلال و بنی‌سلیم رفت و آن‌ها را به حمله دسته‌جمعی به مغرب تحریک نمود (همان، ۱۴/۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۶۵/۲؛ Hrbek, 1995: 174).

حمله بنی‌هلال و بنی‌سلیم و سقوط زیریان

بنی‌هلال و بنی‌سلیم از بطون اعراب مُضری بودند که اطراف حجاز و نجد در بادیه زندگی می‌کردند و به مرور در پی هجوم قرمطیان رو به شام نهادند. زمانی که العزیز فاطمی بر قرمطیان چیره شد، متحدان آن‌ها از جمله بنی‌هلال و بنی‌سلیم را به مصر علیا در ساحل شرقی نیل و ناحیه صعید انتقال داد (ابن خلدون، بی‌تا: ۴/۶-۵ و ۱۲-۱۳). این قبایل به مرور به معضلی برای خلافت فاطمی تبدیل شد (همان، ۱۷/۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۶۴/۲). آن‌ها کشاورزان و شهرنشینان منطقه را آزار و اذیت می‌کردند و مردم از آن‌ها نفرت داشتند؛ بنابراین خلفای فاطمی در پی فرصتی بودند که خود را از شر آن‌ها رهایی بخشند.

ورود اعراب بنی‌هلال و بنی‌سلیم به خاک مغرب امری قطعی بود که دیر یا زود اتفاق می‌افتاد. فاطمیان هم با رفتن آن‌ها به مغرب مخالفتی نداشتند؛ اما از این هراس داشتند که اگر این اقوام به مغرب پا گذارند، در آنجا به دردسری دیگر برای فاطمیان تبدیل شوند و منطقه مغرب را به کانون خطر علیه فاطمیان بدل سازند. اما هنگامی که معز از پیروی فاطمیان سر تافت و از مذهب شیعه

۱. این موضوع بیانگر ارتباط نسبتاً خوب و وابستگی زیریان و فاطمیان به همدیگر تا آن لحظه بوده است (خصیری، بی‌تا: ۶۳).

دست کشید و دعوت دشمنان اصلی فاطمیان یعنی خلافت عباسی را پذیرفت، دستگاه خلافت فاطمی چاره‌ای ندید که با گسیل بنی‌هلال و بنی‌سلیم به سمت مغرب، از شرّ این اقوام مزاحم رهایی یابد و بنی‌زیری را نیز به جرم رها کردن دعوت فاطمیان تنبیه کند. از نگاه فاطمیان در این شرایط سپردن کار مغرب به اعراب بادیه‌نشین، بهتر از بربرهای صنهاجی بود که اعلام فرمانروایی مستقل کرده بودند (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۴/۶؛ روجی ادریس، ۱۹۹۲: ۱/۲۴۸؛ خضیری احمد، بی‌تا: ۶۶).

قبایل عرب در سال ۴۴۲ به افریقایه هجوم آوردند و به تعبیر ابن خلدون همچون «طوفانی از ملخ» (ابن خلدون، همان‌جا) سراسر منطقه را فرا گرفتند (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹/۵۶۶؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۲/۶۳، ۶۵؛ نویری، ۱۹۸۳: ۲۴/۲۱۰-۲۱۱؛ ابی ضیاف، ۱۹۹۰: ۱/۱۳۰). بنی‌سلیم به بُرقه و طرابلس بسنده کردند، اما بنی‌هلال و متحدانشان بقیه مناطق افریقایه را مورد تهاجم قرار دادند و به مرور عمده سرزمین‌های زیر سلطه زیریان را تصرف کردند و همه شهرها و روستاها را غارت نمودند (ابن خلدون، بی‌تا: ۱۴/۶، ۱۹ و ۱۵۹؛ ابی ضیاف، ۱۹۹۰: ۱/۱۳۹).

معز بن بادیس تمام توانایی و قدرت حکومتش را برای مقابله با اعراب بنی‌هلال بسیج نمود (ابن-خلدون، بی‌تا: ۶/۱۵۹؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۲/۶۳؛ ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹/۵۶۷)، ولی ضعف تدریجی حکومت صنهاجیان، اختلافات داخلی و خیانت متحدان و لشکریانش و مهم‌تر از همه جنگ‌های مداوم میان صنهاجه و زناته قدرت نظامی آن‌ها را کاهش داده بود و نیروی نظامی خسته و بی‌روحیه زیریان توان برخورد با جمعیت فراوان مهاجمین را نداشت. هلالی‌ها در سال ۴۴۹ قیروان را غارت و چپاول کردند (ابن خلدون، بی‌تا: ۶/۱۴-۱۵ و ۱۵۹؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۲/۶۳ و ۶۶). معز نیز به مهدیه-که مرکز دوم حکومت محسوب می‌شد- گریخت (مراکشی، ۱۹۶۳: ۲۹۴؛ ابی ضیاف، ۱۹۹۰: ۱۷۴؛ روجی ادریس، ۱۹۹۲: ۱/۲۷۰) و باقی عمرش را در پناه فرزندش تمیم گذراند^۱ (ابن خلدون، بی‌تا: ۶/۱۵۹؛ نویری، ۱۹۸۳: ۲۴/۲۱۷). بنی‌هلال حتی مهدیه را نیز محاصره کردند، ولی نتوانستند در برابر قلعه مستحکم مهدیه کاری پیش برند. از این پس، دامنه قدرت بنی‌زیری از دیوارهای شهر مهدیه فراتر نرفت (ابن خلدون، همان‌جا؛ Britanica, 1995: V 24: 962). آن‌ها به اجبار دوباره به اطاعت فاطمیان درآمدند.

۱. سرانجام معز بن بادیس در سال ۴۵۴ در سن ۵۶ سالگی درگذشت (ابن خلدون، بی‌تا: ۶/۱۵۹؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴ق: ۵/۲۳۴ و

۱/۳۰۵؛ ابی ضیاف، ۱۹۹۰: ۱۷۴).

نک: (ابن خلدون، بی تا: ۶/ ۱۵۹ - ۱۶۲؛ ابن عماد، بی تا: ۵/ ۵۰ و ۷۱). حکومت ضعیف و محدود زیریان تا سال ۵۴۳ ق طول کشید. در این سال نرمان‌ها^۱ به مهدیه حمله بردند و با تصرف آن به حکومت بنی زیری خاتمه بخشیدند (ابن خلدون، بی تا: ۶/ ۳۳۴؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۲/ ۲۵۸-۲۵۹؛ نویری، ۱۹۸۳: ۲۴/ ۲۵۰).

عوامل استقلال معز زیری از فاطمیان

اعلام مذهب مالکی به عنوان مذهب رسمی جامعه اقدامی شگرف بود که حتی در زمان اقتدار اغلیان هم صورت نگرفته بود و معز نخستین کسی بود که این کار را انجام داد (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۲۵۷/۹؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۱۰۳). برای استقلال بنی زیری از فاطمیان و رسمیت یافتن مذهب مالکی در افریقه دلایلی آورده‌اند که در زیر به مهم ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

رهایی از سلطه خلافت فاطمی

همان گونه که معز فاطمی گفته بود، استقلال زیریان از همان ابتدای حکومتشان یک واقعیت بود که دیر یا زود رخ می‌داد (نک: مقریزی، ۲۰۰۱: ۱۰۰/۱؛ روحی ادریس، ۱۹۹۲: ۱/ ۷۴ و ۲۱۲؛ خضیری احمد، بی تا: ۳۸-۳۹ و ۶۱)؛ از این رو هنگامی که فاطمیان مغرب را به سوی مصر ترک کردند و حکومت افریقه را به بنی زیری سپردند، بیش از هر چیزی بر وفاداری آن‌ها اصرار داشتند. فاطمیان، بنی زیری را نمایندگان خود در افریقه معرفی کردند و انتظار داشتند زیریان نیز از آنان پیروی کنند، اما شرایط جدید حکومت فاطمیان در مصر و دیگر مشکلات خلافت، مانع از توجه دقیق و اهتمام لازم آن‌ها در امور افریقه و مغرب شد. خلافت فاطمی در سال ۴۱۲ ق دچار آشوب‌هایی شد که به دنبال آن شام را از دست داد. پس از آن نیز سیر قهقرایی دولت فاطمی در میان گروه‌های غیروابسته به آن‌ها و درگیری‌های خونین بین ترکان و مغربی‌ها و سیاهان مزدور ادامه یافت. این اوضاع به نوعی معز را به تغییر منش سیاسی نسبت به فاطمیان مشتاق کرد.

۱. زیریان از وقتی که به مهدیه پناه آوردند، همواره با نورمان‌ها در جنگ بودند و مدت درازی در برابرشان پایداری کردند (نک: ابن خلدون، بی تا: ۶/ ۳۳۱-۳۳۲؛ محمود ابراهیم، ۱۹۸۹: ۱۳۴-۱۳۷).

عامل دیگری که باعث شد معز زیری از پیروی خلافت فاطمی سر تابد، فشارهای اجتماعی، سیاسی و مذهبی بود. زیریان برای اداره امور جامعه افریقیه کار مشکلی در پیش داشتند؛ چرا که آن‌ها فرمانروایان دولت کوچکی بودند که بر پایهٔ عصیت قبیله‌ای روی کار آمده بود. پیروی آن‌ها از فاطمیان شیعی مذهب سبب شده بود جایگاه اجتماعی خود را به تدریج در میان مردم سنی مذهب منطقه از دست بدهند (بیلی، ۱۹۹۳: ۱۶۲). از سوی دیگر، فشارهای مالی فاطمیان بر دولت بنی‌زیری و مالیات‌های مختلفی که به نام مذهب اسماعیلی بر مردم تحمیل می‌شد^۱، سبب ناخشنودی مردم و امرای زیری از خلافت فاطمیان شده بود (خضیری احمد، بی‌تا: ۵۲؛ بیلی، ۱۹۹۳: ۱۶۹). معز زیری که در پی کسب استقلال افریقیه بود، دعوت فاطمیان را که در مصر، نزدیک و ناظر اقدامات وی بود، رها کرد و در عوض دعوت عباسیان را پذیرفت که در بغداد با فاصله‌ای بسیار دور از افریقیه بودند (مختار العبادی، بی‌تا: ۳۲۴؛ EI2, 1993: 483/5)؛ به این ترتیب او می‌توانست در همهٔ امور با استقلال کامل عمل کند و نام خلیفهٔ عباسی را نیز تنها برای کسب مشروعیت در خطبه‌ها ذکر نماید.

گرایش عموم مردم به مذهب تسنن

به هنگام ورود فاطمیان به مغرب، اهالی منطقه به مذهب اهل سنت گرایش داشتند. در میان مذاهب مختلف اهل سنت نیز مذهب مالکی و حنفی بیشترین پیروان را داشتند (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۲۵۷/۹؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۴/۶۲؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴ق: ۵/۲۳۴؛ ابن عماد، بی‌تا: ۳/۲۹۴؛ ابن تغری بردی، بی‌تا: ۵/۷۱؛ *Britanica*, 1995: V 24/ P961). با وجود آنکه کتاب‌های طبقات مالکی کوشیدند وجود یا اعتبار مذاهب دیگر در مغرب را انکار کنند، به جز مالکیان و حنفیان، دیگر فرق مذهبی به ویژه فرقه‌های خوارج و شیعه نیز پیروان محدودی داشتند (ابن خطیب، ۱۹۹۰: ۶۴؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۱۰۳؛ لقبال، ۱۹۷۹: ۲۰۹؛ روجی ادريس، ۱۹۹۲: ۱/۴۱). البته احتمال می‌رود شیعیان به سبب فضای تعصب‌آمیز

۱. در سال ۳۶۷ ق یوسف زیری بیش از چهار میلیون دینار برای العزیز فاطمی مالیات فرستاد که بسیاری از آن‌ها را به زور از اهالی قیروان گرد آورده بود (مونس، ۱۳۸۴: ۲/۷۴؛ ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۹۸).

مذهبی قیروان ناچار به تقیه بودند؛ به همین سبب در جلسات فقهی حنفیان شرکت می کردند (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۶۸/۱؛ ابن هیثم، ۱۳۸۸: ۱۳۹ و ۱۴۱).

فاطمیان تلاش فراوانی برای دعوت مردم مغرب کردند. خط مشی دولت فاطمی و نمایندگانشان از آغاز پافشاری بر اعمال و هنجارهای شیعی در زندگی مردم بود (ابن هیثم، ۱۳۸۸: ۴۹ و ۵۰؛ ابن عذاری، بی تا: ۱۵۹/۱-۱۶۲؛ قاضی نعمان، ۱۹۹۵: ۲۴۹-۲۵۳).

داعیان اسماعیلی با بهره گیری از نابسامانی رفاه اجتماعی مردم منطقه کوشیدند با هزینه کردن و دادن پول به مردم، مذهب شیعه را در بین بربرهای منطقه رواج دهند. عبیدالله مهدی دستور داد برای آگاهی مردم از حقایق مذهب شیعه، مدارس با نام «مدارس الحکمه» تأسیس کردند. او در پی آن بود که تا بومیان منطقه را بر اساس فقه شیعی تربیت نماید؛ به گونه ای که به حکومت فاطمیان نیز وفادار باشند. با تمام این تلاش ها دعوت اسماعیلیان در مغرب پیشرفت چشمگیری میان توده مردم نداشت. واقعیت این است که مغرب، مکان مناسبی برای نشر اندیشه های باطنی خلافت فاطمی نبود. و این موضوع با روحیات قبیله ای بربرها سازگاری نداشت.

وقتی فاطمیان دیدند با تشویق و ترغیب و رفتار ملایم نمی توانند مردم منطقه را از مذهب اهل سنت به قبول مذهب تشیع فرا بخوانند، سیاست سختگیرانه و متعصبانه را در پیش گرفتند (نک: موسوی، ۱۳۸۹: ۶۷ - ۷۷) و بر آن شدند تا مذهب شیعه را بر مردم منطقه تحمیل نمایند. این پدیده دعوت اجباری یا به تعبیر منابع متقدم «طلب تشیع» (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱۵۹/۱؛ ابن هیثم، ۱۳۸۸: ۱۸۲ و ۱۸۶) پس از ورود عبیدالله مهدی به رقاده شدت گرفت. به گزارش منابع در اوان حکومت وی، داعیان اسماعیلی در مسجد می نشستند و مردم را به مذهب اسماعیلیه فرا می خواندند، هر کس رد می کرد، زندانی یا کشته می شد (ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۴۹/۸؛ مقریزی، ۲۰۰۱: ۶۶/۱؛ همان، ۱۹۹۸: ۱۷۹/۲).

شرایط سخت مذهبی در جامعه سنی افریقیه (مانند تغییر احکام شرعی ریشه دار، جریان گروش اجباری به مذهب شیعه و آزار و اذیت علمای سنی و مخالفان سیاسی و مذهبی) نارضایتی جامعه سنی را به دنبال داشت و باعث منازعات شدید مذهبی گردید که حدود یک و نیم قرن به شکل های گوناگون ادامه یافت (نک: ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۷۴/۱، ۲۶۸؛ بسام، ۲۰۰۱: ۵۳ و ۵۵)؛ عدم حضور در نماز جمعه به نشانه اعتراض، (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۴۰۰/۱) و شورش های مکرر مردم در

قیروان و کشتار شیعیان در فرصت‌های مناسب (نک: ابن اثیر، ۱۹۹۶: ۹/ ۲۹۴ - ۲۹۵؛ ابن خلدون، بی‌تا: ۱۳/۶) مهم‌ترین دلایل این مدعاست.

اظهار تشیع مردم مغرب در بدو ورود فاطمیان نیز امری صوری و بیشتر برای اظهار تمکین و نجات یافتن از عواقب سوء نافرمانی بوده است. بسیاری از مردم با آنکه از در جریان گروش اجباری به تشیع، به ظاهر تغییر مذهب داده بودند، در حقیقت سنیانی متعصب بودند و عناصر فرهنگی و پیش‌زمینه‌های فکری و اعتقادی آن‌ها با مقتضیات جدید سازگاری نداشت (بیلی، ۱۹۹۳: ۱۵۳). اهالی افریقیه که تحت رهبری فقهای خود به شدت به مذهب سنی مالکی تعصب می‌ورزیدند، از سیاست مذهبی زیریان - به عنوان نمایندگان خلافت فاطمی - سخت بیزار بودند و این امر باعث نفرت و کینه بربرها از آن‌ها شده بود (مونس، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۳۸؛ بسام، ۲۰۰۱: ۵۵).

بر اساس منابع، هنگامی که معز بازگشت به مذهب سنی را به‌طور رسمی اعلام کرد، اهالی قیروان همگی این کار وی را تأیید کردند و دورانی از خشونت و سخت‌گیری مذهبی علیه شیعیان منطقه آغاز شد که طی آن هزاران تن از هواداران مذهب شیعه قربانی شدند (ابن عداری، ۲۰۰۹: ۲۷۷/۱، ۲۷۹ و ۲۸۵). توده مردم، رجال و گروه‌های شیعه را مورد تهاجم قرار دادند و بسیاری از آنان را به قتل رساندند. تنها در قیروان سربازان و غلامان معز که از مدت‌ها پیش به دقت برگزیده شده بودند، سه هزار تن از شیعیان را کشتند و در دیگر شهرهای افریقیه نیز شیعیان از آزار و کشتار مصون نماندند (بیلی، ۱۹۹۳: ۱۷۲-۱۷۳).

نفوذ و سرسختی علمای مالکی

افریقیه، پایگاه مذهب مالکی در مغرب و قیروان سنگر اصلی آن به شمار می‌رفت. منطقه افریقیه در نگاه خلفای اسلامی منطقه‌ای مهم بود، آن‌ها کوشیدند صحابه و تابعین را به این منطقه گسیل داشته و به اقامت در این سرزمین ترغیب نمایند؛ از این رو تعداد بسیاری از صحابه و تابعین وارد مغرب شده و در قیروان مستقر شدند (خشتی، بی‌تا: ۱۱-۱۲). به نظر می‌رسد هدف آن‌ها نشر و گسترش تعالیم اسلامی میان مردم بومی منطقه بوده است (ابن عداری، ۲۰۰۹: ۱/ ۳۴). در نتیجه تلاش‌های این

گروه شاهد رشد اسلام در منطقه و تشکیل نخستین حلقه‌های علمای دینی در قیروان و سایر شهرهای افریقه هستیم (خشنی، بی تا: ۲۶).

علمای مذهب مالکی از نفوذ و اعتبار بسیاری در میان مردم افریقه برخوردار بودند و بر افکار و رفتار جامعه بسیار تأثیرگذار بودند (همان، ۱۸ و ۲۱۵). از عواملی که معزبن بادیس را ترغیب نمود تا مذهب مالکی را به عنوان مذهب رسمی جامعه تعیین نماید، همین جایگاه برجسته علمای مالکی و جلب نظر و حمایت آن‌ها بود (هیسکت، ۱۳۶۹: ۲۲؛ ابراهیم حسن، ۱۹۶۷: ۲۳۹/۴).

با استقرار دولت فاطمی و نمایندگان آن‌ها در مغرب (بنی زیری)، علما و فقهای مالکی در شرایط نامناسبی قرار گرفتند. حکومت جدید از همان آغاز در پی نشر و گسترش فقه مذهب شیعه برآمد، اما علمای سرسخت و انعطاف ناپذیر مالکی به مقابله برخاستند^۱ (Britanica, 1995: V24/ 962). بر اساس منابع، هنگام ورود ابو عبدالله شیعی به رقاده، علمای مالکی به استقبال او رفتند و ابو عبدالله هم با گشاده‌رویی با آن‌ها برخورد کرد (ادریس عماد الدین، ۱۹۸۵: ۱۳۷ - ۱۳۸؛ ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱/ ۱۴۹ - ۱۵۰)، ولی به سرعت پس از صدور نخستین دستور مذهبی شیعی؛ یعنی افزودن «حی علی خیر العمل» در اذان، که از نمادهای حکومت‌های شیعه بود، موضعی منتقدانه نسبت به دولت در پیش گرفتند (قاضی نعمان، ۱۹۹۵: ۱۴۰ - ۱۴۱؛ ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱/ ۱۵۰).

هنگامی که فاطمیان دریافتند پایگاه اجتماعی و نفوذ علما و فقهای مالکی در میان مردم، آن‌ها را از رسیدن به هدفشان بازمی‌دارد، کوشیدند با برگزاری مجالس بحث و مناظره^۲ میان فقهای مالکی و داعیان اسماعیلی، آن‌ها را سرکوب سازند (خشنی، بی تا: ۱۹۹؛ قاضی عیاض، بی تا: ۳/ ۲۹۸ - ۳۱۰)، ولی باز نتیجه‌ای نگرفتند (بسام، ۲۰۰۱: ۵۴، ۵۹ - ۶۰؛ بیلی، ۱۹۹۳: ۱۵۲). در مرحله بعد فاطمیان کوشیدند با فشار بر علمای مالکی از مقاومت آن‌ها بکاهند. هنگامی که عبیدالله مهدی با موضع مخالفت‌آمیز

۱. برخی منابع سنی، روایات مربوط به مقاومت علمای متعصبی چون سید بن حداد و حیلہ محمود را با تفصیل و ذکر جزئیات بیان کرده‌اند (نک: مالکی، ۱۹۸۱: ۲/ ۴۱ - ۴۵، ۷۵ - ۹۶؛ خشنی، بی تا: ۱۹۸ - ۲۱۴، ۲۲۳ و ۲۲۴؛ دباغ، ۱۹۹۳: ۲/ ۱۸۶ و ۹۳/۳؛ قاضی عیاض، بی تا: ۳/ ۲۵۱).

۲. ابن هیثم در *المناظرات* و دباغ در *معالم‌الایمان* به برخی از این مناظرات اشاره می‌کنند. (نک: دباغ، ۱۹۹۳: ۲/ ۲۹۸ - ۳۱۰). البته گاه این مناظرات به ظاهر آزاداندیشانه، به جلسات تفتیش عقاید و فشار و اجبار علمای مذاهب مختلف برای تغییر مذهب بدل می‌شد. (موسوی، ۱۳۸۹: ۷۵).

فقهای متعصب مالکی روبه‌رو شد، دیوانی به نام «دیوان‌الکشف» ایجاد کرد تا سران و بزرگان دشمنان مذهب اسماعیلی را، که آشکارا با آن دشمنی می‌ورزیدند، شناسایی کند (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱۵۲/۱-۱۵۹)؛ بدین ترتیب، بسیاری از علما و فقهای مذهب مالکی شناسایی و با اتهاماتی نظیر انتقاد از دولت^۱، توهین به امیر، خروج علیه دولت و تفضیل برخی صحابه بر علی (ع) تحت تعقیب، تحقیر و شکنجه قرار گرفتند (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱۸۷/۱ و ۲۶۲؛ مالکی، ۱۹۸۱: ۸۰/۲؛ قاضی عیاض، بی‌تا: ۲/۴۳ و ۳۰۸/۳-۳۱۱؛ دباغ، ۱۹۹۳: ۲/۲۴۴؛ خشنی، بی‌تا: ۲۳۰) و شماری هم به قتل رسیدند (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۱۵۴/۱-۱۵۵؛ قاضی عیاض، بی‌تا: ۳۱۸/۳-۳۲۳، ۵۲۱ و ۷۶۷/۴-۷۶۸؛ خشنی، همان‌جا). معروف‌ترین آن‌ها ابوبکر ابن هُدَیل و ابراهیم بن محمد الضَّبَّی معروف به ابن بَرذون بودند که به فرمان ابن ابی خنزیر حاکم قیروان در ملاً عام اعدام شدند و جنازه‌هایشان مدت‌ها در معرض دید عموم بود.

در نتیجه این فشارها و استبداد مذهبی حاکم بر جامعه، بسیاری از عالمان و بزرگان مذهب مالکی انزوا گزیدند و از مسائل سیاسی و اجتماعی کناره گرفتند (مالکی، ۱۹۸۱: ۲۴/۲، ۴۵-۴۶؛ دباغ، ۱۹۹۳: ۱۴/۳). برخی از آن‌ها همانند خشنی به دربار امویان در اندلس پناه بردند.^۲ البته شمار اندکی از فقهای نیز به امید جلب خشنودی دولت فاطمی به مذهب اسماعیلی درآمدند؛^۳ از جمله محمد بن عمر مروزی که به قاضی القضاة رقاده رسید و به فقهای امر کرد که بر اساس فقه مذهب اسماعیلی فتوا دهند. شخصیت معروف دیگر ابوعبدالله جعفر بن اسود ابن هیشم از علمای نخبه قیروان است.^۴

علمای مالکی نفوذ بسیاری در بین توده مردم داشتند و با بهره‌مندی از این نفوذ در برابر گسترش شیعه سرسختانه مقاومت کردند؛ از این رو هیچ‌گاه رابطه خوبی نیز با حکومت زیریان برقرار نکردند. فتوای شورای فقهای مالکی در سال ۳۳۳ ق درباره وجوب قیام علیه فاطمیان و همراهی

۱. این اتهام به «القدح فی الدوله» موسوم بود و عقوبت سختی داشت (قاضی عیاض، بی‌تا: ۲/۴۰).

۲. خشنی در سال ۳۱۱ ق به دربار رفت و تا مرگش به سال ۳۷۱ ق در آنجا بود (مادلونگ، ۱۳۸۸: ۳۳). واکر بر این عقیده است که چون خشنی و بسیاری از علمای مالکی مورد آزار و اذیت فاطمیان قرار گرفتند و مجبور به ترک افریقیه شدند، لحن مطالبشان درباره فاطمیان، خصمانه و تحریف‌آمیز است و باید در استناد به آن‌ها دقت کرد (همان، ۱۷۲).

۳. خشنی در *طبقات علماء افریقیه* در فصلی مجزا فهرستی از آن‌ها را ارائه می‌کند (خشنی، بی‌تا: ۲۲۳-۲۲۶).

۴. از وی کتاب ارزشمندی به نام *المناظرات* باقی مانده که درباره نخستین روزهای پرمشقت حکومت فاطمیان اطلاعات بسیار ارزشمندی دارد.

اهل قیروان با ابویزید خارجی در زمان القائم فاطمی، مهم‌ترین واقعه‌ای است که نشان می‌دهد علمای مالکی با فاطمیان و نمایندگان آن‌ها همراهی نمی‌کردند (ابن عذاری، ۲۰۰۹: ۲۱۳/۱؛ همچنین نک: بسام، ۲۰۰۱: ۵۶؛ بیل، ۱۹۹۳: ۱۳۵) و از هیچ کوششی برای فروپاشی حکومت نمایندگان خلافت شیعی مذهب فاطمی (بنی‌زیری) فروگذار نبودند. بر همین اساس بود که معز زیری کوشید با قبول مذهب مالکی و رسمیت بخشیدن به آن از فشارها و خطرات علما و فقهای مالکی رها شود (بیل، ۱۹۹۳: ۱۶۸).

نتیجه‌گیری

زیریان از سال ۳۶۱ هجری به عنوان نمایندگان خلافت فاطمی، حکومت افریقیه را به دست آوردند. از بررسی روابط سیاسی - مذهبی فاطمیان و زیریان چنین استنباط می‌شود که روابط طرفین با وجود ظاهر مناسب، دوستانه و صادقانه نبوده و بیشتر بر نوعی تاکتیک و راهبرد سیاسی متمرکز بود.

فاطمیان برای کنترل شورش‌های مغرب و رهایی از حملات بربرهای منطقه، که از سوی امویان اندلس حمایت می‌شدند، به کمک زیریان نیاز داشتند؛ از این رو می‌کوشیدند در صورت پیروی ولو ظاهری - زیریان، از آن‌ها حمایت کنند و با ارسال هدایا و خلعت‌ها و لقب‌های پرطمطراق، امرای زیری را به ادامه پیروی از خلافت فاطمی دلخوش کنند. از سوی دیگر، از توسعه قدرت زیریان نیز بیمناک بودند و از آن جلوگیری می‌کردند.

پیروی زیریان از فاطمیان هم خالصانه و از روی ارادت مذهبی نبوده است. آن‌ها برای مشروعیت حکومت خود به خلافت فاطمی نیازمند بودند؛ از این رو می‌کوشیدند اطاعت ظاهری خود را نسبت به خلافت فاطمیان حفظ کنند. آن‌ها در همه امور مستقل بودند و حتی تعیین امیر نیز ابتدا توسط خود زیریان انجام می‌شد و خلفای فاطمی تنها تأیید می‌کردند.

سرانجام، فضای بی‌اعتمادی میان فاطمیان و زیریان، به درگیری میان طرفین انجامید و معز زیری (چهارمین امیر زیریان) در سال ۴۴۱ هجری از فاطمیان اعلام استقلال کرد و به مذهب اهل سنت گروید. در این تغییر سیاست مذهبی چند عامل مؤثر بود:

- گرایش مردم افریقیه به مذهب اهل سنت؛
 - نفوذ علمای مذهب مالکی به ویژه در قیروان؛
 - استقلال طلبی زیریان؛
- و مشغول شدن فاطمیان در مصر به امور خود و نظارت دقیق نداشتن بر مغرب.
- استقلال زیریان از فاطمیان، برای آن‌ها ناخوشایند و زیان‌بار بود؛ چرا که فاطمیان، عرب‌های بنی‌هلال و بنی‌سلیم را به سوی آن‌ها فرستادند و بدین ترتیب، زمینه‌های سقوط حکومت زیریان را فراهم کردند.

منابع

- ابراهیم حسن، حسن. (۱۹۶۷). *تاریخ الاسلام*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن ابی دینار. (۱۹۹۳). *المؤنس فی اخبار افریقیه و تونس*. الطبعة الثالثة. بیروت: دار المسیره.
- ابن اثیر، عز الدین علی. (۱۳۸۶ / ۱۹۶۶). *الكامل فی التاریخ*. بیروت: دار صادر.
- ابن تغری بردی و جمال‌الدین ابی‌المحاسن یوسف. (بی‌تا). *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره*. قاهره: وزاره الثقافه و الارشاد القومي المؤسسه المصریه العامه.
- ابن حماد سنه‌اجی. (۱۳۷۸). ابی عبدالله محمد. *اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم (تاریخ فاطمیان)*. ترجمه حجت‌الله جودکی. تهران: امیرکبیر.
- ابن خطیب، لسان‌الدین. (۱۹۹۰). *شرح رقم الحلل فی نظم الدول*. دمشق: منشورات وزاره الثقافیه.
- ابن خلدون. عبدالرحمان. (بی‌تا). *العبر*. بیروت: دارالاعلمی.
- ابن خلکان. (۱۳۶۴ق). *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*. الطبعة الثانيه. تحقیق احسان عباس. قم: منشورات الشریف الرضی.
- ابن عذاری. (۲۰۰۹). *البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*. تحقیق ج. س. کولان و ا. لیفی پرونسال. بیروت: دار الکتب العلمیه.

- ابن عماد حنبلی، عبدالحی. (بی تا). **شذرات الذهب فی اخبار من ذهب**. بیروت: مکتب التجاری للطباعه و النشر و التوزیع.
- ابن هیثم. (۱۳۸۸). **المناظرات. پیدایی فاطمیان و گفت‌وگوهای درونی شیعیان در المناظرات**. ویرایش ویلفرد مادلونگ و پل ای. واکر. ترجمه محمد جاودان و امیر جوان آراسته. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- ابی ضیاف، احمد. (۱۹۹۰). **إتحاف أهل الزمان باخبار ملوک تونس و عهد الامان**. تحقیق محمد شمام. تونس: دار التونسیه للنشر.
- ادريس عماد الدين. (۱۹۸۵). **تاریخ الخلفاء الفاطميين بالمغرب**. تحقیق محمد الیعلوی. بیروت: دارالمغرب الاسلامی.
- باسورث، کلیفورد، ادموند. (۱۳۷۱). **سلسله‌های اسلامی**. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- البسام، لطیفه. (۲۰۰۱/۱۴۲۲). **الحیاه العلمیه فی افریقیه فی عصر بنی زیری**. ریاض: مکتبه الملك عبدالعزيز العامه.
- بیللی، محمد برکات. (۱۹۹۳). **التشیع فی بلاد المغرب الاسلامی حتى منتصف القرن الخامس الهجری**. قاهره: دارالنهضة العربیه.
- خشنی، محمد بن الحارث. (بی تا). **کتاب طبقات علماء افریقیه**. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- خضیری احمد، حسن. (بی تا). **علاقات الفاطمیین فی مصر بدول المغرب**. قاهره: مکتبه مدبولی.
- دباغ، عبدالرحمن بن محمد. (۱۹۹۳ / ۱۴۱۳). **تحقیق محمد الاحمدی ابوالنور و محمد ماضور**. تونس: المکتبه الحقیقه.
- روجی ادريس، هادی. (۱۹۹۲). **ترجمه حمادی الساحلی**. بیروت: دار المغرب الاسلامی.
- سالم، عبدالعزيز. (۱۹۸۱). **المغرب الكبير (ج ۲: عصر الاسلامی)**. بیروت: دارالنهضة العربیه.
- عبدالمولی، احمد محمد. (بی تا). **اسکندریه: دارالمعرفه الجامعیه**.
- العربی، اسماعیل. (بی تا). **عواصم بنی زیری ملوک اشیر - القلعه - بجایه - غرناطه - المهدیه**. بیروت: دارالرائد العربی.

- قاضی عیاض. (بی تا). **تحقیق احمد بکیر محمود**. بیروت: دار مکتبه الحیاه.
- قاضی نعمان. (۱۹۹۵). **رساله افتتاح الدعوه**. بیروت: دار المنتظر.
- قلقشندی، ابی العباس احمد بن علی. (بی تا). **صبح الاعشی**. قاهره: وزاره الثقافه و الارشاد القومی المؤسسه المصریه العامه.
- لقبال، موسی. (۱۹۷۹). **دور کتاهه فی تاریخ الخلافه الفاطمیه**. الجزائر.
- مالکی، ابوبکر عبدالله بن محمد. (۱۴۰۱ / ۱۹۸۱). **ریاض النفوس فی طبقات علماء القیروان و افریقیه**، تحقیق بشیر البکوش و محمد الروسی المطوی. بیروت: دار المغرب الاسلامی.
- محمود ابراهیم، عقیقی. (۱۹۸۹). **بنوزیری و علاقتهم سیاسیه بالقوی الاسلامیه فی حوض البحر المتوسط (۳۶۲ - ۵۴۳ هـ)**. قاهره: مکتبه الأنجلو المصریه.
- مختار العبادی، احمد. (بی تا). **فی التاریخ العباسی و الفاطمی**. بیروت: دار النهضه العربیه.
- مراکش، عبدالواحد. (۱۳۸۳ ق - ۱۹۶۳). **المعجب فی تخلص اخبار المغرب**. تحقیق محمد سعید العریان. قاهره: الکتاب الثالث.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی. (۱۴۱۸ / ۱۹۹۸). **المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الاثار**. به کوشش خلیلی المنصور. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی. (۱۴۲۲ / ۲۰۰۱). **اتعاظ الحنفا باخبار الائمہ الفاطمیین الخلفاء**. تحقیق محمد عبدالقادر احمد. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- موسوی، سیدجمال و نگار ذیلابی. (۱۳۸۹). «سیاست فاطمیان در قبال اهل سنت در دو دوره دعوت و شکل گیری دولت». **نیمسال نامه تاریخ و تمدن اسلامی**. دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات. ش ۱۱.
- مونس، حسین. (۱۳۸۴). **تاریخ و تمدن مغرب**، ج ۲. تهران: سمت.
- نویری، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب. (۱۴۰۳ / ۱۹۸۳). **نهایه الارب فی فنون الادب**، تحقیق حسین نصار. قاهره: المکتبه العربیه.
- هیسکت، مروین. (۱۳۶۹). **گسترش اسلام در غرب آفریقا**. ترجمه احمد نمایی و محمدتقی اکبری، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.

- یاقوت حموی. (۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹). **معجم البلدان**. بیروت: دار صادر.

- *Encyclopedia of Islam*. (1993). Vol. VII. Leiden. Brill. (M. Talbi/AL_Mu, IZZB. BADIS).
- *The New Encyclopedia Britannica*. (1995). Vole 24. Macropedia. ed 15.
- Hrbek, Ivan. (1995). *Africa from the Seventh to the Eleventh Century*. California: Unesco.